



از درخت گفتن

■ علی داودی

اشاره:

نمی‌خواهم بگویم سیدحسین حسینی چطور آدمی بود. چون رابطه‌ای با او نداشتم. حتی چند مورد ملاقات هم، سهمی در این گفتار ندارد. اما می‌گویم چگونه شاعر و هنرمند و منتقدی است. برای من حسینی همیشه معادل با «بودن» است. آنچه از هنرمندان مردنی نیست، همانا جوهر هنری و شخصیت آنهاست که حسینی خود صریح و بدون هیچ لفافه‌ای آن را بیان می‌کند «بیشتر از آنکه قصد صنعت‌گری داشته باشم و دل در گرو ایهام تناسبی که نام «فرزدق» یا «لنگیدن» ایجاد می‌کند و دهان صنعت‌دوستان را احیاناً آب می‌اندازد، حواسم به فرهنگ تشیع بوده است و ادعای شگرف و کمرشکن شیعه بودن! و آرمانی اندیشیدن در سالهای درد و داغهای شخصی و اجتماعی که چشم آرمان فرزدق را نیز ناکامل می‌یابد و به کمتر از شهادت او در رکاب حسین(ع) رضایت نمی‌دهد» (طلسم سنگ، صفحه 61).

از همین مختصر بیان او چند نکته قابل دریافت است:

- 1- دل در گرو داشتن. می‌فهمیم که با اهل دل طرفیم.
- 2- تناسب نام «فرزدق» با «لنگیدن کمیت». خبر از فضای تخصصی او دارد.
- 3- حواسم به فرهنگ تشیع بوده است. اهل دلی یا بهتر بگویم اهل ادبیاتی که شیعه بودن در رأس شخصیت اوست.
- 4- ادعای شگرف و کمرشکن شیعه. همان شاعر شیعه مدعی.
- 5- آرمانی اندیشیدن در سالهای درد و داغ. سیر طبیعی شاعر، شیعه، مدعی، رسیدن به آرمان‌گرایی است.
- 6- درد و داغهای شخصی و اجتماعی. دو بُعد فردی و جمعی آرمان‌گرایی.
- 7- شهادت در رکاب حسین(ع). جان کلام را می‌گوید که به کمتر از شهادت در رکاب حسین(ع) رضایت نمی‌دهد.

کوه‌ها با هم‌اند و تنه‌ایند،
همچون ما
با همان تنه‌ایمان

عده‌ای خوش ندارند که قطعه‌ای از شاملو، سرفصل مبحث حسینی باشد. چراکه به گمان آنها این دو، دو جبهه مقابل هم‌اند. اما من با احترام به این گمان - یا حتی یقین - عرض می‌کنم از جهتی این‌طور نیست. تعمد من در انتخاب آن نیز اشاره به این مطلب است که حسینی وابستگی به گروهی خاص ندارد. شاید دل‌بستگی داشته باشد. حالا چه عیبی دارد بسیاری او را از خود بدانند. او منحصر و محصور هیچ گروه خاصی نیست. او برای خودش سازمانی است. او قهرمان هیچ‌کس نیست. او تنها جویای همان اندیشه علوی است و اگر گاه سر از جمعی درآورده نیز، نتیجه همین آرمان‌خواهی است.

پس به همان اندازه که مخالف شاملوست، از مخالفان شاملو نیز زهرچشم می‌گیرد. چرا که حسینی انسانی باری به هر جهت نیست. او تنه‌است و این تنه‌ای بیش و پیش از هر عاملی برآمده از شخصیت اوست. او ذاتاً منتقد است و با کمتر چیزی سر سازش دارد.

حسینی شاعر است. این تأکید بر بدیهیات حاصل اصرار خود حسینی است. از خلق نقدهای فراوان گرفته تا ترجمه و تحقیق و تحلیل و شعر و... و دست آخر وا نهادن رشته تغذیه و افتادن در پی معشوق ادبیات. تا این‌که خود را به‌طور رسمی به‌عنوان شاعر به اثبات رساند.

شاعری که منتقد است و منتقدی که شاعر. این دو ویژگی آن‌قدر در هم تنیده‌اند که یکی بدون دیگری بی‌تعریف است. نقد را نه تنها جدا از شعر نمی‌داند بلکه محک درستی شعر و شاعر را نقد می‌داند:

شاعری شایعه بود

نقد تکذیب کرد

(نوشداری طرح ژنریک، صفحه 22)

آنجا که پلیس نقد باشد، سرقت ادبی يك امر طبیعی است
(براده‌ها، صفحه 26)
نقد برج مراقبت هنر است
(براده‌ها، صفحه 30)

اما منتقد را هم رها نمی‌کند، بلکه منتقد هم باید هنرمند باشد:

ناقدی که در باغ هنر نیست، آفت باغ هنر است
(براده‌ها، صفحه 30)
اما تنها علم کافی نیست بلکه «اخلاق جاده هنر است»
(براده‌ها، صفحه 32)

می‌گوید:
آنها که اخلاق را سد راه هنر می‌دانند یا درکشان از هنر نادرست است یا اخلاق، یا از هر دو
(براده‌ها، صفحه 18)
آری این شیعه آرمان‌گرا ابایی از کسی ندارد چون «آنکه برای خدا می‌جنگد، برای شیطان صلح نمی‌کند»
(براده‌ها، صفحه 6)
شاعری شعری گفت
هبل‌ی تازه به دنیا آمد
(نوشداروی طرح ژنریک، صفحه 19)
و اعتقاد دارد:
«زبانی که حق را نگوید، به درد لیسیدن بستنی قیفی می‌خورد»
(براده‌ها، صفحه 60)

آثار او بستر تصاویر است. تصاویری که بر اساس تضاد و تباین چیده شده‌اند. سفیدی و سیاهی و خیر و شر در مقابل هم و کنار هم می‌آیند.

شاعری اشک نداشت
و لهذا خندید
(نوشداروی طرح ژنریک، صفحه 34)
شاعری محشر کرد
حاضران جمله به صحرائی قیامت رفتند
(همان کتاب، صفحه 39)

از کمترین کلمات پل می‌زند به سوی آرمانهای بزرگ. این ایهام و تناسب که دیگرگونه دیدن را برای او به ارمغان آورده و امی است که حسینی از زندگی در سبک هندی گرفته است. این رابطه، تصویری که فراز و فرود حادثه‌اند بیشتر از همه در سبک هندی بالیده است و پناهی است برای حسینی که از آن بنویسد و بگوید:

«شعر بیدل در مقاطع حساسی از زندگی به داد روح من رسیده است»
(بیدل، سپهری و سبک هندی، صفحه 149)

شاعری پیشرو که ابداعات او هم برخاسته از انتقاد است. اصلاً نوشداروی طرح ژنریک «برای حیاتبخشی و احیای جامعه بیمار ادبی، طرح‌ریزی شده است»
(از مقدمه نوشداروی طرح ژنریک)
در مجموع پیام حسینی حاوی این تذکرات است:

1- توجه به خدا و تعهد

2- هنر و اخلاق ملازم هم‌اند

3- نقد نه تنها در کنار و همراه هنر و شعر، بلکه ماهیت هنر است.

شاعری در شعر
عارفی در عرفان
بر گل روی محمد صلوات
(نوشداروی طرح ژنریک، صفحه 28)
نقد بی‌تعصب و بی‌کشش در جهان ما اصلاً وجود خارجی ندارد.
(بیدل، سپهری و سبک هندی، صفحه 149)
در مانیفست نقادان امروزی شعر، «شعار مدهید»، یعنی شعار «مخالف» من مدهید.
(براده‌ها، صفحه 39)
این است اعتقاد حسینی در نقد. کسی که درباره معاصران خود بی‌تعارف می‌گوید:
دلنشین‌ترین غزل بعضی از غزلسرایان معاصر، همانا غزل خداحافظی است.
(براده‌ها، صفحه 46)

او نقد خنثی را نمی‌پذیرد، بلکه نقد را میدان هم‌اوردی می‌داند و با صراحت عنوان می‌کند:
هنرمند بی‌طرف، ترکیب بی‌معنی و ابلهانه‌ای است، هنر یعنی طرفداری و هنرمند یعنی طرفدار.

(براده‌ها، صفحه 10)

و این دیدگاه منجر به انتشار کتابی می‌شود که همسنگ مفید بودنش منفور هم هست و این خصوصیت جبهه‌گیری و جنگ است. هرچند نواختن برخی به لطف و گداختن بعضی به قهر و حتی سکوت در ادامه شعر بعضی، همه از سر انصاف نیست. برای اینکه من درگیر نشوم، آنهایی که شعر و شعورشان نقد شده مراجعه کنند به کتاب گزیده شعر جنگ و دفاع مقدس. این نقد جنگ حسینی است در دوران دفاع مقدس. چراکه:

با ویژگی تشویق و تکریم دوست و تهدید و تحقیر دشمن همچنین انتقاد از خود و دیگران و انتقاد از... به دوره سیاسی - جنگ، یعنی دوره دفاع مقدس تعلق دارد.

(گزیده شعر جنگ و دفاع مقدس، صفحه 13)

وگرنه:

شعر جنگ در وجه غالب خود، خودجوش و بی‌غرض است.

(همان صفحه)

و اعتراض به فرصت‌طلبان و... در شعر جنگ کمتر دیده می‌شود.

(همان صفحه)

آنچه من از حسینی می‌شنوم گفتاری در باب ادب و هنر و نقد و شعر و تصویر... نیست. بلکه حسینی فریادگر شخصیت خویش است.

من آن معنی رو به ویرانی‌ام

که در خانه لفظ زندانی‌ام

(غزل معاصر، صفحه 67)

شاعری آرمان‌گرا، که امتداد زندگی، خط‌مشی (حتی ادبی، هنری) او را تغییر نداده است. در قالب رباعی همان کاری را می‌کند که در سپید و در نقد همان است که در شعر. کنایه‌های نقد شعر جنگ، براده‌های قلم اوست در کف آهنگری تشبیه و تمثیل. و نوشداروی طرح ژنریک با چند شخصیت شاعر و تاجر و زاهد و عارف، فریادی است هم‌صدا با حلق اسماعیل علیه طلسم سنگ.

حسینی، عصیانی است به مسلخ‌آمده که سر عاشقانه گفتن ندارد و مقوله‌ای دهان‌پرکن چون عشق را مسکوت می‌گذارد. و اگر چیزی می‌گوید

از تأثیر باوری شناخته‌شده و متبرک نزد همه شرقیان - یعنی باور ما کم از غرب نیستیم - برکنار نبوده

(مشیت در نماي درشت، صفحه 9)

بر خلاف امروز که شعر تفنن و سرگرمی - حتی در کنگره‌ها و جشنواره‌ها - شده است، در اندیشه حسینی شعر قالب تفکر است.

حسینی صرف قالب را آن‌قدر قابل نمی‌داند که نتوان بر آن مسلط شد. نثر و نظم و کلاسیک و نو، همه قالبی است که محتوای آن حسینی است. شعر شیعی آرمان‌گرای عاشق شهادت که «ندارد سر سجده بر بادها»... مهم برای او مفهوم است. شیرین نبودن گنجشک و جبرئیل حاصل چنین برخوردی است؛ اندیشیدن و - عمداً - اندیشیدن! زبان روان و تکنیک ساده آثاری چون نوشداروی طرح ژنریک و براده‌ها در خود مایه تفکر دارد. این آثار بازی باب کلمات و تصاویر نیست. برخی به این گمانها رفته‌اند و تقلید کرده، ساخته‌اند و باخته‌اند. در این آثار مفاهیمی است که اگر در آن ساخت هنری قرار نمی‌گرفت، شاعری کسل‌کننده می‌نمود، اما با این شیوه حسینی دست به تولید انبوه جملات قصاری زده که مجموعه‌هایی از این دست - سخن بزرگان - را از سکه بیاندازد.

به قول دوستی، این ناصر خسرو کت و شلوارپوش، با زیبایی‌شناسی سیاسی، و با چهره‌ای که به مسیح می‌ماند، در دوره‌ای که از حق نشانی نیست و همه دم از انال‌حق می‌زنند، غنیمت و نعمت بزرگی است. اگر بخواهیم به ترکیبی از ابداع، تکنیک، اندیشه دینی و ویژگی شخصی و شخصیتی که همه یک‌جا گرد آمده‌اند، اشاره کنیم؛ گنجشک و جبرئیل ترکیب مذکور خواهد بود. هرچند نوآوری حسینی محدود به همین کتاب نیست بحث رباعی و نثر و نظم، بماند. درباره این کتاب در زمانه خودش بحث فراوان شد و هنوز هم در نوع خود اثری یگانه است، اما من آن را به‌عنوان بعدی از شخصیت حسینی ورق می‌زند.

از همان آغاز، انسان در برزخ بین خیر و شر ایستاده و این همان نگاه تقسیم‌هستی به حق و باطل است که در اندیشه

حسینی نقشی بنیادین دارد.

در منزل نخست

من از چکاد نعره فتادم:

یک نیمه در جهنم

و یک نیمه در بهشت

(گنجشک و جبرئیل، صفحه 10)

برای عاشورا سرودن، بهانه و فرصتی است برای فریاد و این فریاد نه برای عاشورای تاریخی، که عاشورای هر روزه ماست و چه تمسکی بهتر از این. در جایی که می‌توان این‌همه از فریاد گفت و نوشت. کافی‌ست فراوانی این کلمات را در کتاب مذکور دنبال کنیم تا به صدای سخن حسینی برسیم. فریاد، صدا، حنجره، گلو، حلقوم، زبان، لب، زمزمه، ترنم، کلمه، لفظ، خواندن، سکوت، هیها، شیبه، زوزه و... گویا رسالت را تنها در «گفتن» می‌داند و جبرئیل چه دارد جز گفتن؟ اما گنجشک از این سویی خاک، صدایش رسا نیست و بر خلاف ملایمت وحی باید فریاد بزند. آن هم نه رو به آسمان، که رو به زمینیان:

یاران مصطفی

شمشیر زرنگار حمایل نمی‌کنند

(گنجشك و جبرئيل، صفحه 24)

اين زبان به رجز مي ماند و عشق در آن نقشي ندارد وگرنه اين همه تكلف چرا؟
بگذريم كه فخامت، سنگيني زبان و روايات و خطابه‌هاي فراوان، مجموعه را كم مخاطب کرده است.
اما حسيني رفت.

اين شاعر نه دولتي، نه مردمي، شاعر تنه‌اي دوست داشتني كه محبوب نبود. مي دانم در روزگار ما - و شايد همه روزگاران -
منتقد قهرمان نخواهد بود مگر اينكه او را تبليغ كنند، مگر اين كه زبان گروه‌ي خاص باشد. اما حسيني از اين حيث آزاده بود.
نقد حسيني، تنها وسيله‌اي بود براي بيان آرمانهايش (كه خصوصاً اين روزها آزارنده است) و نقد او يعني همه آثارش، شعر و
نقد و نثر...
و به همين خاطر تنه‌است. مردمي كه تنها بود، تنها مژد و به حكم تنه‌ايان، تنها محشور خواهد شد.

پي نوشتها:

- 1- براده‌ها؛ حسن حسيني، تهران: برگ، 1365.
- 2- بيدل، سپهري و سيك هندي؛ حسن حسيني، تهران: سروش، 1367.
- 3- گنجشك و جبرئيل؛ حسن حسيني، تهران: افق، 1371.
- 4- غزل معاصر ايران؛ به كوشش عليرضا قزوه، تهران: سوره، 1376.
- 5- مشيت در نماي درشت؛ حسن حسيني، تهران: سروش، 1379.
- 6- گزيده شعر جنگ و دفاع مقدس؛ حسن حسيني، تهران: سوره، 1381.
- 7- نوشداروي طرح ژنريك؛ حسن حسيني، تهران: سوره، 1382.
- 8- طلسم سنگ؛ حسن حسيني، تهران: سوره، 1383.

